

یاد شهدای

شهریور ۶۷ گرامی باد

شهریورماه، یادآور کشتار خونین در زندان‌های جمهوری اسلامی است. در شهریور ۶۷، به دستور امام جنایت‌کاران، هزاران زندانی سیاسی که غالباً دوران محکومیت‌شان را سپری می‌کردند، به چوبه‌های دار آویخته شدند. در تابستان ۶۷، رژیم اسلامی به دنبال پذیرش آتش‌بس در جنگ، به یکی از وحشتناک‌ترین جنایات بشری دست زد و قتل‌عام زندانیان سیاسی را به عنوان راهی برای جلوگیری از سقوط و سرنگونی خود برگزید.

امسال، دوازده سال پس از آن کشتار دهشتناک، در حالی که پای برگزاری مراسم یادبود شهدای ده شهریور ۶۷ می‌رویم که سیاه‌چال‌ها و شکنجه‌گاه‌های جمهوری اسلامی مملو از هزاران زندانی سیاسی و عقیدتی است. اکنون که شرایط جامعه دگرگون شده است، زمینه‌ی مساعدی برای گسترش مبارزات ضداستبدادی، دمکراتیک و برابری‌طلبانه مردم فراهم آمده است؛ هر روز شمار بیشتری از مردم به میدان اقدامات سیاسی کشیده می‌شوند؛ و دامنه‌ی مبارزات مردمی به شکل بی‌سابقه‌ای گسترش یافته است، شعار آزادی زندانی سیاسی می‌تواند به یکی از شعارهای مردم در حرکات توده‌ای تبدیل شود. باید رژیم اسلامی را وادار به پذیرش آزادی بی‌قیدوشرط همه دانشجویان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، دگراندیشان و خلاصه همه دربندان سیاسی و عقیدتی نمود. رژیم اسلامی که در بحران همه جانبه دست‌وپا می‌زد و خود را در سراسیمه سقوط می‌بیند در حالت درماندگی در مقابل برخی از اقدامات و شعارهای توده‌ای مجبور به عقب‌نشینی خواهد شد. همان گونه که در نتیجه مبارزات دانشجویان و زیر فشار افکار عمومی، مجبور به لغو حکم اعدام دانشجویان دربند جنبش ۸ تیر شد.

فرارسیدن ده شهریور فرصتی است مقتضی تا بار دیگر خواست حق‌طلبانه مردم زجرکشیده ما مبنی بر محاکمه سران جنایت‌کار جمهوری اسلامی به جرم جنایت علیه بشریت در یک تریبونال بین‌المللی را بطور وسیع به میان افکار عمومی داخل و خارج از کشور ببریم. و خواستار اعزام یک هیئت بین‌المللی برای بازدید از گورستان خاوران و ملاقات با بازماندگان آن قتل‌عام خونین شویم. خانواده‌های زجر دیده جان‌باختگان کشتار شهریور ۶۷، در این میان می‌توانند نقش مهمی در افشای چهره جنایت‌کارانه جمهوری اسلامی داشته باشند.

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۷ شهریور ۱۳۷۹ - ۲۷ آگوست ۲۰۰۰

جنبش دانشجویی بر سر دوراهی!

سارامحمود

علی‌رغم این، چهره‌های شاخص اصلاح‌طلبان در هفته‌ای که گذشت، به مناسبت‌های گوناگون بر سیاست «آرامش فعال» تأکید کردند. ازجمله سعید حجاریان در پیامی که به اردو داد، شکوری‌راد در سخنرانی پیش از دستور مجلس، عباس عبدی در حاشیه همایش جامعه اسلامی دانشجویان، تقی رحمانی در همایش «اصلاحات چیست و اصلاح طلب کیست؟» و خود دفتر تحکیم وحدت در اطلاعیه‌اش به مناسبت حمله چماقداران به اردو، راهکار اصلاح‌طلبان مبنی بر «آرامش فعال» را منطقی‌ترین سیاست خواندند. در مورد رد مواضع این سیاست و فراتر رفتن از قانون هشدار دادند. سعید حجاریان در پیامش به اردو، وحشت خود را از رسوایی روزافزون سیاست آرام‌سازی با وحشت‌پراکنی در میان دانشجویان به‌نمایش گذاشت و ادعا کرد بقیه در صفحه ۲

چهارشنبه ۲ شهریور ۷۹، چماقداران وابسته به جناح تمامیت‌خواه به اردوی سالیانه دفتر تحکیم وحدت در دانشگاه بهشتی خرم‌آباد حمله کردند و با ایجاد بلا که منجر به دخالت نیروهای انتظامی و شورای تأمین استان و محاصره و زندانی شدن موقت سرور و کدیور در نمازخانه فرودگاه گردید، مانع از سخنرانی این دو در اردو شدند. این واقعه به‌نحو زنده‌ای که به‌هیچ‌وجه برای اصلاح‌طلبان مطلوب نبود، نشان داد که تمامیت‌خواهان، موجودیت حتی وابسته‌ترین و رام‌ترین بخش جنبش دانشجویی که خوش‌خدمتی خود را در سیاست آرام‌سازی به اثبات رسانده را هم برنمی‌تابند و در گذشته هم این بخش، نه به مدد یال و کوبالی که در حکومت داشت، بلکه زیر سایه جنبشی که از پائین شکل گرفته بود، موجودیت یافته و می‌توانست به مقاومتی دست بزند.

به سوسیالیست‌های ایران در

باره اوضاع کشور

برهان در صفحه ۳

دختران فراری

فروغ اسدپور در صفحه ۴

چشم‌انداز انفعال در

برابر تهاجم دستگاه

ولایت، انسداد کامل

فضای سیاسی است

رضا سپیدرودی

روند ریزش پر و بال اصلاح‌طلبان حکومتی که از آغاز کار مجلس ششم، با رهبری مستقیم خامنه‌ای وارد فاز نوینی شده بود، با همه قوت ادامه دارد و حوادث هفته گذشته تردیدی به جای نمی‌گذارد که این روند شتاب فوق‌العاده‌ای گرفته است. بن بست اصلاح‌طلبی که تا پیش از مجلس ششم، دوران نهفته خود را می‌گذراند، اکنون چون دمل چرکینی سرباز کرده است و کل جریان اصلاح‌طلب حکومتی می‌رود تا با «آرامش فعال» در حفره سیاه ولایت ناپدید شود.

حسین شریعتمداری، نماینده خامنه‌ای در «کیهان» و از عناصر اصلی شبکه مافیای مطبوعاتی جناح تمامیت‌خواه، در نامه‌ای خطاب به وزیر ارشاد در ۵ شهریور ۷۹ ضمن اعلام تمرد از آیین‌نامه این وزارت در اعلام شمارگان کیهان، و متهم کردن وزارت ارشاد به دروغ‌گویی، رسماً صراحت می‌دهد که این نهاد دولتی را اصلاً به رسمیت نمی‌شناسد و آیین‌نامه‌اش را قانونی نمی‌شمارد.

یونسی، وزیر اطلاعات در مصاحبه‌اش در جمع دانشجویان بسیجی در روز چهارشنبه ۲ شهریور ۷۹ می‌گوید: «این وزارت یک سازمان حاکمیتی است» و به این ترتیب با صراحت بر عدم تبعیت‌اش از خاتمی و وابستگی‌اش به «حاکمیت» یعنی دستگاه ولایت و نه «دولت» تأکید می‌کند. نیازی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح بعد از مصاحبه رادیو و تلویزیونی خاتمی و تأکید او بر این که در جریان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای قرار نداشته است، آشکارا و به شکلی زنده سعی می‌کند مسئولیت هدایت پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را به گردن او بیاندازد، در خرم‌آباد دسته‌های چماقدار که کسانی جز همان نیروهای انتظامی لباس عوض کرده، و بسیجی‌ها نیستند، و به ویژه نیروهای ویژه ولایت (نوپر) تا آن‌جا پیش می‌روند که معاون سیاسی استانداری را که یک مجروح جنگی است ضرب و شتم می‌کنند، به تاج‌زاده معاون سیاسی وزارت کشور حمله‌ور

بقیه در صفحه ۲

دنباله از صفحه ۱ جنبش دانشجویی....

که سیاست رادیکال مبنی بر رد این راهکار و فراترفتن از آن، «پرتگاهی برای جریان اصلاحات است»، و «فاصله گرفتن از اصل و خاستگاه و انحراف از مسیر اولیه، عقب‌گردی سخت هولناک است» و تنها «راه قانونی و مشروع» است که باعث می‌شود «ارابه اصلاحات به حرکت خویش ادامه دهد».

اما دانشجویان قرار نیست که از «ارابه اصلاحات» گوساله سامری بسازد و بیای پرستش آن، آزادی را فدا کند. اگر قصد این نخبگان اصلاح طلب آن نیست که از دانشجویان نوکر سلطان بسازند و به او اجازه دهند که مرز بادمجان را مورد قضاوت قرار دهد، باید به دانشجویان حق داد که بجای پرستش ارابه اصلاحات، ببیند این ارابه چه محموله‌ای را حمل می‌کند و این محموله به چه کار دانشجویان و مردم و آرمان آن‌ها برای آزادی و رهایی می‌آید؟ اگر از هر تجزیه و تحلیلی در مورد منشاء حرکت این ارابه و نقش مردم هم صرف نظر کنیم و فقط به مشاهده سطح وقایع اکتفا نماییم، وضع را در آغاز و انجام این حرکت اصلاح طلبی چنین می‌بینیم:

هدف و برنامه اصلاح طلبی از آغاز عبارت بود از اصلاح حکومت، مشروط به التزام به قانون اساسی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، و اصلاح طلبان مدعی بودند که می‌خواهند از ظرفیت‌های موجود برای احیاء سامانه جمهوری در ساختار این دولت استفاده کرده و از طریق تقویت آن و عملکردش در مقابل قدرقدرتی دستگاه ولایتی و قدرت خدایی ولایت فقیه، فضایی باز کنند. این همه در حالی بود که ولایت فقیه هنوز مردم را به انتخابات فرامی‌خواند. به عبارت دیگر، در رابطه بین دو جناح حکومت، از یک طرف عملاً ابتکار در دست اصلاح طلبان بود و شعار قانون‌گرایی آن‌ها علی‌رغم تناقض و محدودیت ذاتی‌اش، متضمن اعتراض به قدرقدرتی دستگاه ولایتی بود، از طرف دیگر، دستگاه ولایتی و تمامیت‌خواهی هم به دلایل روشنی این وضع را موقتاً تحمل می‌کرد. به دلیل همین وضعیت هم بود که مردم برای گشوده شدن فضا، این ارابه را به جلو هل دادند و سرانجام هم اصلاح طلبان را در مجلس نشانند.

حالا وضع از چه قرار است؟ هیچ‌یک از دو طرف همان‌جا نمانده‌اند (فعلاً از مردم صرف نظر می‌کنیم). در رابطه دو طرف، ابتکار عمل در دست جناح تمامیت‌خواه است. شاخص وضعیت را شخص ولی فقیه در دستورش به مجلس به نمایش گذاشت. چرا ولی فقیه، شورای نگهبان و شورای مملکت نظام و تمام امکانات قانونی و فراقانونی دیگر را دور زد و مستقیماً شخصاً به مجلس دستور داد که طرح اصلاح مطبوعات را پس بگیرد؟ برای اینکه دستگاه تمامیت‌خواهی می‌خواست رسماً اعلام کند: طبق قانون، اصلاح طلبی موقوف! حالا قانونیت و قانون‌گرایی یعنی موقوف کردن اصلاح طلبی. حالا اصلاح طلبان قانون‌گرا باید برای اجرای قانون، همراه با دستگاه تمامیت‌خواه در جهت توقف اصلاحات تلاش کند و اصلاحات باید تبدیل شود به نام گنگ و غلط‌اندازی برای سیاست خفه‌سازی که هدایت آن را هم به پیشنهاد خود رهبر، ستاد مشترکی از رهبران دو جناح برعهده گیرند. به عبارت دیگر، ظرفیت‌های قانون اساسی برای گشودن فضا تمام شده‌است. دستگاه تمامیت‌خواه هم دیگر تلاش در جهت گشودن فضا را تحمل نمی‌کند. برای اصلاح طلبان قانون‌گرا، راهی جز تسلیم نمانده‌است. این، محموله کنونی ارابه اصلاح طلبی ست و سیاست آرام‌سازی، نام محترمانه‌ای است برای این تسلیم.

حال چرا دانشجویان باید ارابه‌ای با این محموله را بر

دوش بگیرند و آزادی خود را فدای آن کنند؟ جنبش دانشجویی از آغاز (حتی قبل از دوم خرداد ۷۶) از روابطش با دستگاه حکومتی امتیازاتی گرفت که در راه‌انداختن مؤثر بود. اما پاشنه آشیل جنبش هم همین روابط بود. این تیغ دولبه‌ای بود که اگر جنبش به موقع سر خود را از آن نمی‌دزدید، لبه دیگر، گردن خودش را می‌زد. پیوند بخش مهمی از جنبش که عملاً زیر هدایت بخشی از دستگاه حکومتی ست، با توجه به موقعیت این بخش در جنبش دانشجویی، استقلال جنبش دانشجویی را زیر ضرب می‌برد. ۲- به همین دلیل، جابجایی‌اش را خدشه‌دار می‌کند، درحالی‌که، هر جنبش مقاومتی باید بتواند متناسب با تغییر شرایط و از جمله تغییر تاکتیک سرکوب، تاکتیک اتخاذ کند، ۳- به همین دلیل، پی‌گیری آن را خدشه‌دار می‌کند، زیرا بدون چابکی فوق، پی‌گیری ممکن نیست، ۴- عاقبت به همین دلیل، پیوند آن‌ها با محافل مقاومت در میان روشنفکران غیردانشگاهی و اهل قلم، زنان و کارگران، سست می‌کند، زیرا بجای نیرو گرفتن از پائین، چشم به بالا می‌دوزد.

به دلیل همین لطمات بود که وقتی جناح تمامیت‌خواه سرانجام تعرض وسیع و کودنای - دیگر نه خرنده - خود را آغاز کرد و مطبوعات منتقد را یکجا بست، این جنبش که عملاً نقش پیش‌تازی را بر عهده گرفته بود، نتوانست مقاومت مؤثری را سازمان دهد. تردید نیست که چنین مقاومتی می‌توانست طرح تهاجمی تمامیت‌خواهان را در همان نخستین گام به شکست بکشاند و آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کند، و باز تردیدی نیست که سیاست «آرام‌سازی» اصلاح طلبان به تنهایی نمی‌توانست مانع شکل‌گیری چنین مقاومتی شود. مشکل این بود که به علت نقش مؤثر بخش وابسته جنبش دانشجویی، از پیش مقدمات چنین مقاومتی سازمان داده نشده بود. حالا، به ویژه پس از حکم خامنه‌ای به مجلس، بن بست اصلاح طلبی، قانون‌گرایی و راهبرد «آرام‌سازی»، به واقعیت غیرقابل انکار تبدیل شده‌است. بنابراین، اگرچه آن حکم پدیده‌ی دردناک و استخوان‌سوز ولایت فقیه را با همه زشتی خود نمایان ساخت، اما مثل همه حوادث شوم در زندگی انسان‌ها و ملت‌ها راه واکنش مثبت و سازنده‌ای را هم برای دانشجویان گشود که اگر به درستی شناخته شده و پیموده شود مسیر نجات از ولایت فقیه گشوده خواهد شد. آن جنبه مثبت این است که اکنون جنبش دانشجویی مجبور است بر پای خود به ایستد. پس اگر به خواهد به راه‌پیمایی خود ادامه دهد باید به جای نیرو گرفتن از بالا به پائین و ظرفیت لایزال مقاومت توده‌ای روی بیاورد و بویژه با محافل و هسته‌های مقاومت در جنبش‌های کارگران، بیگانان، زنان، جوانان محلات فقیرنشین، اهل قلم و غیره پیوند پیدا کند. در آغوش دریای حمایت مردم بن بست قانون‌گرایی اصلاح طلبان را رها کند و مقاومت گسترده فراقانونی را پی‌گیر و چالاک سازمان دهد. چنین مقاومتی برخلاف هشدارهای اصلاح طلبان، خشونت طلبی نیست، تنها راه جلوگیری از خشونت عریان تمامیت‌خواهانی است که ابزار زور را در انحصار دارند و آن‌ها را با خشونت و بی‌پروا اعمال می‌کنند. تنها چنین مقاومت فعالی است که آن‌ها را در استفاده از زور عریان دچار تردید می‌سازد. ۶ شهریور ۷۹

دنباله از صفحه ۱ چشم انداز انفعال در...

می‌شوند و ساعت‌ها سرش و کدیور را گروگان می‌گیرند، سرانجام اردوی دفتر تحکیم وحدت را برهم می‌زنند و بالاخره این که مشکینی رئیس مجلس خبرگان در آغاز جلسه این مجلس در ۶ شهریور ۶۹ می‌گوید: «از بعضی از افراد هیات دولت جدا ناراضی هستم».

رفتار تحقیرآمیز در برابر مصوبات دولتی، اعلام استقلال و عدم تعهد و پیروی وزارت اطلاعات از سیاست‌های دولت، نمایش آشکار ناتوانی قدرت دولتی در جلوگیری از تشنج و درگیری و حفظ امنیت عمومی و رعایت قانون و قانونگرایی و تمرکز حمله بر خاتمی از طریق حمله به وزارت ارشاد که بیشترین هم‌آهنگی را با سیاست‌های دولت داشته، در حقیقت جنبه‌های گوناگون قدرت‌نمایی دستگاه ولایت است. هدف این تهاجمات کاملاً روشن است: پرونده اصلاح طلبی در درون نظام باید بسته شود، شکاف میان بالایی‌ها که از دوم خرداد بدین سو به جنبش توده‌ای مجال تعرض و بهره‌برداری از تعارضات جناحی می‌داد باید به هر قیمت بسته شود و از این طریق زمینه تعرض همه‌جانبه به جنبش اعتراضی فراهم گردد.

این واقعیت آشکار که حملات کنونی در اوج انزوای تمامیت‌خواهان و نفرت عمیق توده‌ای از رهبر حکومت و عناصر منفور دستگاه ولایت صورت می‌گیرد، به نوبه خود دو واقعیت مهم دیگر را آشکار می‌کند: نخست این که اصلاح طلبان حکومتی و مجموعه عناصری که هنوز نتوانسته‌اند در مبانی نگرش خود تجدید نظر اساسی نمایند و جدایی دین از دولت را با همه ملزومات آن در حوزه سیاست عملی پذیرا شوند، بیش از پیش ظرفیت مقاومت در برابر تهاجمات دستگاه ولایت را از دست می‌دهند. این بخش از اصلاح طلبان از زبان نبوی‌ها و عیبدی‌ها اعلام می‌کنند که هرگز «اپوزیسیون» نبوده‌اند و «اهل دعوا نیستند» و «کنار می‌روند». «هنر» این بخش از اصلاح طلبان که بقای همین استبداد سیاه فقهاتی را بر نابودی آن ترجیح می‌دهند، همان راهکار «آرامش فعال» است که بهترین بستر برای تعرض تمامیت‌خواهان بشمار می‌رود و تاکنون مهم‌ترین سنگر آنان یعنی مطبوعات را از چنگ‌شان بدر آورده است. اعتراضات مستقل توده مردم و دانشجویان در خرم‌آباد و درگیری آن‌ها با نیروهای سرکوب‌گر، تنها شورش علیه باندهای چماق‌دار و دسته‌های سیاه وابسته به مافیای قدرت نیست، این شورش، در عین حال شورش است علیه «آرامش فعال» و بیان موکد لزوم برخورد قاطع با توطئه‌گران و کل دستگاه سرکوب‌گر ولایت.

و دوم این که: جنبش عمومی آزادی‌خواهی هنوز پراکنده تر و نامنسجم‌تر از آن است که بتواند به مثابه یک آلترناتیو در مقابل دستگاه ولایت، عمل کند و از منظر چشم‌اندازی روشن در برابر تعرضات آن، مقاومت نماید. این در حالی است که با آشکار شدن بن بست قانون‌گرایی و اصلاحات در چهارچوب نظام کنونی، اردوی سرنگونی بیش از پیش تقویت می‌شود و بخشی از اصلاح طلبان رادیکال نیز در مجموع به این نتیجه رسیده‌اند که جز برچیدن نهادهای غیرانتخابی و پایان دادن به حکومت دینی، راهی برای پیشروی اصلاحات

به سوسیالیست‌های ایران در بارهٔ اوضاع کشور (بخش دوم)

برهان

در بخش اول این نوشته، از فقدان رهبری، به عنوان مسألهٔ مرکزی و مبرم جنبش توده‌ای یاد شد؛ و این که سوسیالیست‌ها در ایران، باید برای بر کردن این خلأی که سرنوشت جنبش توده‌ای را جدأ تهدید می‌کند، قدم به پیش بگذارند. در بخش حاضر، روی این خلأ مکتب بیشتری می‌کنیم تا روشن تر شود که حیاتی بودن رهبری سوسیالیستی از کجاست.

جواب این سؤال را به مردم بدهند؟ آن‌ها که هنوز چشم به اصلاح رژیم دوخته‌اند؟ آن‌ها که مردم را به ندامت از انقلاب پیشین فرامی‌خوانند تا شانس بازگشت سلطنت را به مردم اعطاء کنند؟ آن‌ها که می‌خواهند جنبش توده‌ای را از سر راه خود کنار بزنند تا تانک‌های‌شان خود را به رادیو-تلویزیون و سر چهارراه‌ها برسانند و مسعود و مریم‌شان را بر تخت خامنه‌ای و خاتمی بنشانند؟ یا آنانی که چیزی به جز این برای گفتن به مردم ندارند که: به پا خیزید و این رژیم دهنش را سرنگون سازید؟! مردم از اصلاح طلبان حکومتی پاسخ نگرفته‌اند، ولی چنین پاسخ‌هایی را هم پاسخ نمی‌دانند و در انتظار پاسخ‌اند: «حالاچه؟»

کش پیداکردن بیش از حد انتظار برای پاسخ گرفتن، و درجا زدن در این برزخ بلانکلیفی، یا شانس شارلاتان‌های سیاسی را برای سوارشدن بر جنبش مردم بالا خواهد برد، یا شانس خود رژیم را برای از پا درآوردن آن. در چنین وضعیتی و برای خروج از این بن بست و بی‌آیندگی است که جنبش توده‌ای نیازمند یک رهبری سوسیالیستی است.

اما منظور از رهبری سوسیالیستی چیست؟

مفهوم رهبری سوسیالیستی، از بینش سوسیالیستی نسبت به جنبش توده‌ای و اهداف آن درمی‌آید. دو اصل اساسی در این بینش، «خود رهائی» و «خود حکومتی» است. سوسیالیست‌ها در مقام ناجی و قیام توده‌ها به جنبش و اهداف آن نگاه نمی‌کنند. آنان معتقدند که رهائی از انقیاد و ستم، کار خود توده‌هاست؛ و هدف سیاسی‌شان آن است که جای هر نوع حکومت ضد مردمی یا حتا مردمی را، حکومت خود مردم بگیرد.

بر پایهٔ چنین نگرشی که با هر شکل از قیام‌آبی نسبت به مردم مخالف است، مفهوم رهبری سوسیالیستی، دست و پا کردن یک "آموزگار کبیر"، رهبر داهی، "تابغهٔ دوران ساز" و "فرشتهٔ نجات" نیست که با انگشت‌اش راه رهائی را به تودهٔ ره‌گم کرده نشان می‌دهد. رهبری سوسیالیستی، این نیست که یکی یا دسته‌ای، یا حزبی جلو بیافتند و مردم را به دنبال خود بکشند؛ رهبری سوسیالیستی یاری به توده‌هاست برای امر خودرهائی و در تلاش برای برپائی خودحکومتی‌شان. اساس و بستر این یآوری، و به عبارت دیگر، اصلی‌ترین عنصر رهبری سوسیالیستی، آگاه کردن توده‌ها به این حقیقت است که هیچ نیروی ماوراء طبیعت، هیچ مصلح خیرخواه، هیچ قهرمان و هیچ رهبر فرهیخته‌ای ناجی آن‌ها نخواهد بود و رهائی‌شان تنها به دست خودشان میسر است؛ رهنمون شدن توده‌ها به این سمت است که این پنبه را از گوش خود در بیاورند که بهرحال کسی باید بر آن‌ها حکومت کند؛ و کمک کردن به توده‌هاست برای آن که سرنوشت خودشان را بدست بگیرند و خود را برای حاکمیت، مجهز و آماده کنند.

در بخش بعدی، در رابطه با رهبری سوسیالیستی، بیشتر سخن خواهیم گفت.

۶ شهریور ۱۳۷۹

برخی از آن‌ها حتا به شکل مضحکی از ورای مرزها، با شخصیت سازی‌های مصنوعی و چهره سازی‌های ژورنالیستی، برای مردم رهبر و پیشوا و رئیس جمهور می‌تراشند!

کسی در این تردیدی ندارد که این رژیم به مراتب بدتر و ستمگرتز از رژیم شاه، و اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، بسیار وخیم تر و تحمل ناپذیرتر از آن دوران است. پس چرا مردم این رژیم را تحمل کرده‌اند؟ اگر رژیم شاه، «پنجاه» بود و انداختندش، این رژیم را که «صد» است چرا نیاختند؟ پوست‌شان کلفت‌تر شده است؟! نه، مردم از این‌که اوضاع، بدتر از اینی که هست بشود، می‌ترسند. از قدم گذاشتن در تاریکی می‌ترسند. اگرچه روان‌شناسی توده‌ای در مورد ظهور یک ناجی و یک حکومت دل‌سوز مردم، در شرایط امروز ایران نیز مصداق دارد، اما چشم مردم از سرنوشتی که انقلاب بهمین پیدا کرد، ترسیده است و به آن سادگی که به خمینی اعتماد کردند، به مدعیان نجات مردم از رژیم جمهوری اسلامی و به رهبران دست‌تراش، اعتماد نمی‌کنند. اگر به هنگام خیزش علیه رژیم شاه می‌گفتند: «شاه برو، هرکس آمد بیاید»، امروز دیگر از این خامی‌ها نمی‌کنند. بحران رهبری و آترناتیو در شرایط

امروز ایران به این معنی نیست که از این قماش "رهبران" و مدعیان آترناتیو بودن کم داریم؛ بلکه به این معناست که توده‌های مردم که حکومت موجود را نمی‌خواهند، این مدعیان جایگزینی‌اش را هم قبول ندارند. برای مردمی که کارد به استخوان‌شان رسیده است، ریختن به خیابان، کاری ندارد. اما آن‌ها از خود می‌پرسند: به خیابان بریزیم که چه بشود؟ این یکی را از سر باز کنیم که کی بیاید؟ نه! نه رژیم هنوز رژیم قابل تحلیلی است، ونه پوست مردم کلفت تر شده است. مردم انتظار می‌کشند، چون یا نمی‌دانند این رژیم برود چه خواهد شد، یا چون می‌دانند و از «آترناتیو»های حاضر و آماده‌اش کم و بیش شناخت دارند؛ مهم این نیست که این و آن خودشان را آترناتیو معرفی کنند؛ اساس این است که مردم قبول‌شان داشته‌باشند؛ و چون قبول ندارند، برای تحمل پذیرکردن وضع موجود تلاش می‌کنند. پدیدهٔ «دوم خرداد» - که می‌گوئیم نه ارفغان خاتمی، بلکه محصول ابتکار توده‌ای است - چنین وضعیتی را توضیح می‌دهد. آزمودن شانس اصلاحات در این رژیم، تنها از توهم داشتن نسبت به آترناتیو درونی آن نیست، از ناگزیری و نداشتن انتخاب و آترناتیو دیگری در بیرون آن هم هست. این یک وضع برزخی است که مردم را از قیام برای یکسره کردن کار این رژیم باز می‌دارد و به صبر و انتظار برای پیداشدن فرجی ناشناخته و موهوم سوق می‌دهد.

وضعیت امروز چنین است که مردم شانش اصلاحات در این رژیم را آزموده‌اند و اگرهم اندک امیدی به آن داشته‌اند، از دست‌اش داده‌اند. و «حالاچه؟! این مهم‌ترین سؤال روز است؛ نه فقط برای ما و دیگر جریان‌ات اپوزیسیون رژیم، بلکه بیش از همه برای خود مردم که در این جهنم بی‌روزن گرفتار شده‌اند. از مدعیان "رهبری" و "آترناتیو" بودن، کدام یک خواهد توانست

توده‌های مردم هنگامی که از تحمل اوضاع موجود عاجز می‌شوند، معمولاً انتظار می‌کشند که دستی از غیب درآید، پیشوائی پیدا شود و آنان را از مصائب و ستم‌ها نجات دهد. توده‌ها هم چنین عموماً بر این باورند که بالاخره یکی باید بر آنان حکومت کند؛ و آرزوی‌شان معمولاً از این فراتر نمی‌رود که این حاکم، دل سوز و خادم مردم باشد و به دردها و خواسته‌های آنان رسیدگی کند. از این روان‌شناسی توده‌ای، شیادان سیاسی سؤاستفاده می‌کنند و با قرار گرفتن در پیشاپیش مردم، جنبش نارضائی از وضع موجود را مهار، و آن را در جهت هموار کردن راه حاکمیت خود بر مردم هدایت می‌کنند.

ایران امروز، با یک بحران آترناتیو روبروست؛ آترناتیوی برای رهبری جنبش توده‌ای و جایگزینی رژیم اسلامی. البته جریان‌اتی هستند که خود را آترناتیو رژیم معرفی می‌کنند و منکر چنین بحرانی هستند. آنان در کمین نشسته‌اند که امید مردم از اصلاح طلبان بریده شود و به استیصال برسند، تا اینان بلافاصله خود را روی موج بیاندازند و قدرت را بقاپند.

دنباله از صفحه ۲ چشم انداز انفعال

وجود ندارد. بدین ترتیب تلاش برای حل هر چه سریع‌تر تناقض بین گسترش اردوی سرنگونی حکومت و ناآمادگی و عدم انسجام این اردو برای ایفای نقش مستقل، به حادث‌ترین و مبرم‌ترین وظیفهٔ همه آزادی خواهان و سوسیالیست‌ها در لحظات مشخص کنونی تبدیل می‌شود. در این زمینه توده دانشجویان و مردم با شورش خود در برابر باندهای سیاه چماق دار در خرم‌آباد بار دیگر راه را نشان داده‌اند: به جای انفعال، مقاومت و اعتراض فعال، و به جای آرامش، خروش و بی‌قراری.

در هر حال یک چیز کاملاً روشن است: بدون مقاومت گسترده در برابر تعرضات دستگاه ولایت، هیچ چشم‌اندازی جز تشدید این حملات و انسداد کامل فضای سیاسی وجود نخواهد داشت. آنان که از یک‌سو در جلوگیری از تعرض جنبش توده‌ای و جاری شدن سیل همدست تمامیت خواهان هستند و از سوی دیگر آن‌ها را از وقوع طوفان می‌ترسانند، باید یقین داشته باشند که با موفقیت کامل مافیای قدرت چیز دیگری جز سرکوب در انتظارشان خواهد بود. در دورهٔ کنونی تنها اقدامات اعتراضی و فراقانونی مردم، خاصه جوانان، روشن فکران، زحمت‌کشان در محلات و حاشیه شهرها و کارگران در کارخانه‌هاست که می‌تواند کانون واقعی مقاومت را برافروزد و با آماج قرار دادن دشمن اصلی، یعنی دستگاه ولایت، تهاجمات و پیشروی‌های این دستگاه را خنثی کند، از انسداد کامل فضای سیاسی جلوگیری نماید و راه پیشروی واقعی به سوی افق‌های را بگشاید.

دختران فراری

فروغ اسدپور

در این بخش از مردم حاصل کشمکش‌های مداوم میان فرهنگ روبه‌زوال سنتی-مذهبی و جوانان عاصی تشنه‌ی آزادی، بر متن کمیونده‌های مالی و فشار شدید اجتماعی، به عصبیت و عصیان‌گری کوری دامن می‌زند. این فشار مرکب، جوانان و به ویژه دختران را وادار به ترک خانه و کاشانه نامهربان و جستجوی آمل و آرزوهای‌شان در خیابان‌های شهرهای بزرگ می‌کند که عمدتاً اسیر باندهای تبهکار مواد مخدر و گرفتار خودفروشی می‌کند. زنان و دختران اولین قربانیان تعرض فرهنگی رژیم و در عین حال اولین معترضان سنن عقب‌افتاده تحمیلی حکومت دینی بوده‌اند. اما به هر حال با تمام این پیش‌روی‌ها در برخی زمینه‌ها، جای تردید نیست که دختران و زنان جوان کنونی تاوان این عقب‌گرد تاریخی را با مشقات فراوانی می‌پردازند.

راه‌حل‌های طرح شده از سوی مقامات رژیم بیانگر استیصال‌شان در برابر این بحران اجتماعی-فرهنگی است. حتی کارشناسان رژیم نیز به دلیل آن‌که مجبورند چارچوب‌های فرهنگی-ایدئولوژیک رژیم را رعایت کنند، راه‌حل‌هایی به غایت مصنوعی و خیال‌بافانه ارائه می‌کنند. راه‌حل، نه بازگرداندن اجباری این دختران به نزد خانواده‌ها، که خواست تغییر و تحول جدی در قوانین حمایتی خانواده و حقوق زنان می‌باشد. بازسازی این قربانیان به دست خشونت بی‌مه‌ار خانواده و محیط اطراف به منزله نمودن روحی و جسمی این کودکان می‌باشد. نمی‌توان از این دختران انتظار داشت که همان ارزش‌ها و نرم‌های رفتاری سنتی و روبه‌زوال را که یک‌بار علیه آن شوریده‌اند، باز از نو به جان بخرند. آمار هراس‌انگیز و رو به افزایش خودکشی‌های این گروه اجتماعی بایستی زنگ خطر را مدت‌ها پیش برای وجدان آگاه جامعه به صدا درآورده باشد. زندگی این دختران بسیار غم‌انگیز و تاسف‌بار است، اما راه چاره نه در محکوم دانستن این دختران-آن‌چنان‌که جمهوری اسلامی می‌کند- که در تغییر زمینه‌های بروز چنین ناهنجاری‌هایی می‌باشد. معمولاً خواست تغییر رادیکال قوانین، زمانی به شکل جدی میسر می‌شود که پیش‌زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی آن از قبل فراهم شده باشد.

اکنون که در ایران دختران و پسران بی‌شماری از رابطه‌ی آزادتر دفاع می‌کنند و خانواده‌ها نیز به تدریج اتوریته‌های دیرین خود را از دست داده و مذهب نیز مانند ترمزی از کار افتاده عمل می‌کند، جای آن دارد که به شکل جدی به آموزش همگانی و وسیع مردم در این زمینه پرداخت. اکنون زمان آن فرارسیده که باب مباحثه میان نسل‌ها را گشود؛ پیش‌دآوری‌ها و قضاوت‌های سنتی را به محک گذارد و بر آموزش شیوه صحیح رابطه‌ی آزادانه و ملزومات آن تاکید نمود. هم‌چنین باید خواستار حمایت قانونی از مادران تنها و فرزندان‌شان و مشروعیت بخشی به هویت این دسته از زنان-که جمهوری اسلامی با اطلاق زنان بی‌سرپرست به آنان، از به رسمیت شناختن این شیوه نوین از زندگی تک‌والدینی خودداری می‌ورزد گردید. باید به

در روزنامه همشهری ۱۷ فروردین ۱۳۷۹ مطلبی تحت عنوان دختران فراری درج شده که در آن نویسنده حاصل دیدارش با دختران از خانه گریخته را بدون شرح و تفسیری بیان کرده است. دختران مورد نظر به هیچ عنوان از فرار و گذشته خود در خیابان نادم و محزون نبوده بلکه با یادآوری آن، غرق مسرت و شادی نیز می‌شوند. این دختران اغلب علت فرار خود از خانه پدری را فشارهای بی‌مورد و هیستریک خانواده‌ها، سخت‌گیری‌ها، تنبیهات شدید فیزیکی و روحی ذکر کرده‌اند. در این رابطه آماری از سوی شهربانو امامی اعلام شد که مطابق آن تعداد کودکان خیابانی ۲۵ هزار نفر ذکر شده و در ضمن گفته شد که اکثریت این کودکان را دختران فراری تشکیل می‌دهند. در همین رابطه حجت‌الاسلام زم رئیس سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران اعلام کرد که نرخ سن فحشا از ۲۷ سالگی به ۲۰ سالگی رسیده است. او علت این مشکلات را کاهش توجه جوانان به ارزش‌های اسلامی ذکر کرده و راه حل را نیز در ایجاد فرهنگ‌سراها دانست. در همین راستا نیز دکتر کاظم طباطبایی مدیرکل آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی از تشکیل خانه‌های سلامت در ۱۰ استان کشور خبر داد که هدف آن‌ها بازپروری این دختران در یک دوره ۶ ماهه و سپس بازگرداندن ۸۰ درصد آن‌ها نزد خانواده‌های‌شان می‌باشد.

آن‌چه که در بالا آمد، بیان وضعیت نگران‌کننده‌ای است که محصول سیاست‌های اعمال شده‌ی جمهوری اسلامی است. تلفیق یک استبداد سیاسی، با تحجر و عقب‌ماندگی فرهنگی در متن تلاش برای بازگرداندن یک جامعه‌ی قرن بیستمی به دوران شترچرانی، فشار سنگینی را بر جامعه وارد آورده است. اما این فشار بر زنان کشور به دلیل فرهنگ مردسالار حاکم بر جامعه و حمایت حکومت اسلامی از این مردسالاری قانونی شده، ابعاد وحشتناکی به خود گرفته است. در متن چنین وضعیتی، بررسی پدیده‌ی فرار دختران می‌تواند ابعاد یک فاجعه را به خوبی نشان دهد.

همان‌طور که می‌دانیم یکی از ویژگی‌های مرحله‌ی کنونی از تاریخ ایران، رشد جوانه‌های جدی و ریشه‌دار حرکات اعتراضی زنان به اوضاع اسف‌بارشان تحت حاکمیت جمهوری اسلامی می‌باشد. این روند حرکتی برخلاف دوره‌ی شاه که مدرنیسم تحریف شده، ناقص و تحمیلی، حرکت از پائین را دچار رکود کرده بود، این تفاوت کیفی را دارد که امروز خواست‌رهایی جنسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و به رسمیت شناخته شدن موجودیت مستقل و انسانی زن، از سوی خود توده‌های زنان مطرح می‌شود و اعتراض زنان به ستم جنسی روز به روز بیشتر گسترش می‌یابد. گسترشی که در میان روشن‌فکران به طریقی و در میان طبقات متوسط و پائین به صورت دیگر.

بخش دیگر تحول فرهنگی در ایران تفاوت و تضاد آشکار میان نسل‌های پیشین و کنونی است که اگر در طبقات مرفه و فراست جامعه به اشکالی قابل حل است، در برخی اقشار مردم، هم‌چنان به پشتوانه اتوریته‌های مذهبی و فرهنگی قابل سازش و سرکوب به صورتی هم‌زمان می‌باشد. در اقشار آسب دیده و زحمت‌کش جامعه این تناقضات به اشکال دل‌خراشی به مانند زخم سربازی که در معرض عفونت قرار دارد خود را می‌نمایاند.

فرهنگ تازه‌ی جوانان و نوجوانان که قبل از ورود به زندگی بزرگ‌سالی بخشی از هویت مستقل‌شان را تشکیل می‌دهد، توجه درخور و شایسته‌ای نمود و سعی در ایجاد رابطه با آن کرد. این فرهنگ دارای عصیان‌گری‌های خاص خود در تمام زمینه‌ها و پرخاشگری‌های جدی می‌باشد که در ریشه‌یابی و درک آن تا به حال قدم جدی برداشته نشده است. باید به رویارویی فرهنگی میان نرم‌های تحمیلی و اسارت‌بار رژیم و دیدگاه‌های نوین و حرکات اعتراضی زنان و دختران توجه جدی نموده و آن‌را به رسمیت شناخت.

در این برهه از زمان مبارزات همه زنان و مردان روشن فکر، مترقی و رادیکال برای تغییر نگرش‌های سنتی و تحکیم دیدگاه‌های نوین در این رابطه از اهمیت غیر قابل وصفی برخوردار است. گرچه باید در همین جا یادآور شد که صنعت سکس و سرگرمی غرب نیز که انقلاب جنسی در این بخش از جهان و غریز و تمایلات طبیعی انسانی را به خدمت منافع کوتاه‌بینانه خود درآورده، مورد تایید ما نیست. اما باید دانست که راه مقابله با این ضد فرهنگ که سکس و خشونت را ترویج می‌کند، سرکوب نیازهای صحیح و انسانی نیست. چرا که سرکوب و فشار نامعقول تنها راه به ناهنجاری‌های بیشتر خواهد برد. و باید و می‌توان آلت‌رناتیوهای نوین و مترقی را در جامعه مطرح نمود. چپ باید به شکل جدی در تمام حوزه‌های تربیتی، آموزشی و توده‌ای حضور داشته و به طرح دیدگاه‌های رادیکال و انسانی خود پرداخته و برای تحقق یافتن آن‌ها، زمینه‌های ذهنی و اجتماعی فراهم آورد. تمام آموزشگاه‌ها، مدارس، مهدکودک‌ها و همین کانون‌های بازپروری، بهترین و مناسب‌ترین مکان‌ها برای حضور معنوی و فرهنگی نیروهای دگرگونی‌طلب است. ما خوب می‌دانیم که برای جایگزین نمودن ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی پیشرفته‌تر، کار فرهنگی درازمدت لازم است و نمی‌توان به این امر سرسری و سطحی نگریسته و یا عملی شدن آن را به آینده‌ای دور حواله نمود. برای مقابله با خشونت و سرکوب سیستماتیک که از سوی همه اتوریته‌های قانونی، مذهبی و فرهنگی برای مردان به رسمیت شناخته شده، برای مقابله با استعمار جنسی و فرهنگی زنان که مانعی جدی در راه رشد آگاهی طبقاتی و سیاسی زنان و بویژه زنان زحمت‌کش عمل می‌کند، و برای متحول نمودن نگرش انسان‌ها به زن و کودک، به کار توضیحی طولانی مدت، پرحوصله و با انرژی جامعه نیاز است. پرداختن به این حوزه دیگر صرفاً اخلاقی نیست، بلکه در عین حال وظیفه‌ای سیاسی و تاریخی برای بسیج جدی نیمی از جمعیت کشور در مبارزات عمیق اجتماعی می‌باشد. اما تمامی این مباحث، باید با بردباری فراوان توضیح داده شود تا سنگ بنای استبداد خانوادگی و بالطبع استبداد سیاسی را به هم ریزد. دمکراتیزه کردن ساختار و روابط خانوادگی، به معنای قطع امکان بازتولید استبداد حکومتی و خانوادگی از طریق این دو نهاد خواهد بود. تا زمانی که ذهنیت و وجدان جامعه در رابطه با مسایل زنان، تحت تاثیر قرار نگرفته و دگرگون نشده باشد، تا زمانی که زنان با هویت انسانی و مستقل و متشکل خود وارد صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی نشده باشند، سرنوشت تحولات اجتماعی در ایران نامعلوم خواهد بود.